یك حكایت

بو كتاب باصمه سنه رخصت بیرلدی پیطربورغده
٢٨ نچی غنوارده ١٨٨٧ نچی یلده

بو كتاب قزان اونیویرسیتی ننك طبع خانه سنده باصمه اولنمشدر
توبان قورصا آولی ننك شمس الدین حسین اوغلی ننك خراجتی
ایلان ١٨٨٧ نچی یلده

بسم الله الرّحمن الرّحيم

يك حكايت يادداريم ازرسول * باد مقبول همهء اهل قبول

تاكه معلوم توكردد همتش * تاچه حدست امتانرا شفقتش

بعدزان آيم بمدح چهاريار * اى برادر يك زمان توكوش دار

جمله شبها مصطفى پيدار بود * اتفاق يك شبى خوابش بهبود

اندران شب هم بفرمان خدا * اين ندا آمد بكوش مصطفى

كه محمد خواب تو زبندك نيست * هركه درخدمت نباشد بندك نيست

آفريدم من ترا از بهرآن * تا شوى پشت پناه امتان

چون بهپردازى بخواب نيم شب * كردم اكنون امتانت را غضب

دوزخ اندازم همهازعام وخاص * يك تن ازايشاى نكردانم خلاص

چون شنيداين قصهراخير البشر * شد ازانجا امتى كويان بدر

رفت ازنجاوند يدش هيچ كس * داند اورا عالم الاسرار بس

چونكهدور وزى كذشت اين قصهرا* خون دل خورند ياران غصهرا

جمله

جمله یاران از رسول اشتیاق * ناله میکردند از درد فراق
عاقبت روز سیوم بعد از نماز * جمله نزد عایشه رفتند باز
چون پرسیدند ام المؤمنین * داد ایشانرا جواب این چنین
کفت دوش آمد اورا از حق عتاب * امتانرا آیت از بهر عذاب
چونکه آیت بکوش او رسید * شد بیرون او زحجره کس او رندید
این چنان برخواست از یاران غریو * لرزه افتاد اندرون جن دیو
جمله یاران ناله وزاری کنان * رو بحجره آوریدند آن زمان
ناکهان دیدند یک چوپان زدور * کشت پیدا در دل ایشان سرور
نزد او رفتند پرسیدند ازو * که خبرداری زپیغمبر بکو
شد دوسه روز یکی کم کردیم ما * وز فراقش خون دل خوردیم ما
آمدیم اکنون بجست جوی او * نیست ما را زنده کی بیروی او
کفت من که مصطفی را ندیده ام * بلکه اورا از کسی نشنیده ام
لیک سه روزاست آواز خروش * از درون کوه می آید بکوش
میرسد برکوش من هر ساعتی * نالهٔ او امتی وا امتی
جانوران از نالهٔ او خسته اند * از چرا کردن دهن را بسته اند
هر زمان از دیده میرانند آب * بسته اند از راه دیده راه خواب
من نمی دانم که آن آواز کیست * زین همه نالیدنش مقصود چیست
چون شنیدند این خبررا آن کروه * رویش آوردند ایشان سوی کوه
شد نمایان از درون کوه غار * در درون کوه آن صدر کبار

سر به سجده ماند پیش بی نیاز * با خدای خویشتن میکفت راز
بس میرفت ازدو چشمش خون دل * روی پاك او فرو رفته بگل
گریه میکرد وهمی کفت یا اله * تا نه بخشی امتانرا کناه
من نبردارم سر خود از زمین * تا بروز حشر مانم این چنین
این چنین میکفت می نالید زار * اشك می بارید چون ابر بهار
چون شنیدند این فغانش را زار * جمله را از ناله یش خون شد جکر
کفت صدیق ای شفیع المذنبین * ازکرم بردار سررا از زمین
آنچه من در عمر طاعت کرده ام * وآنچه در دنیا عبادت کرده ام
آن ثواب را از برای امتان * دادم ای پیغمبر آخر زمان
کفت پیغمبر که اورا ای رفیق * کرچه هستی بندهٔ یار وشفیق
لیك ازین شفقت نباشد هیچ نفع * این خطا با این نکردد هیچ دفع
بعد از ان خطاب عادل هم چنان * کفت ای غم خوار جمیع امتان
چونکه خود فرموده بودی بارها * عدل بهتر ازجمیع کارها
هر عدالت کز من آید در وجود * وآنچه کردم در جمیع عمر خود
کردم آن جمله فدای امتان * غم مخور دیکر برای امتان
لطف کن بردار سررا ازمین * تا بو بینم آن جمال نازنین
کفت حضرت این سخن نبود روا * عدل تو نبود بدرد من دوا
بعد ازانش کفت عثمان این چنین * ای پیغمبر سر بردار ازمین
آنچه من خیرات کردم در جهان * وآنچه قرآن جمع کردم اجر آن

جمله

جمله را دادم بامت یارسول * التماس بنده را میکن قبول
کفت نکشاید بانها کارمن * کی باین آسان شود دشوار من
بعدازان کفتش علی المرتضی * ازسر اخلاص پیش مصطفی
آنچه کردم من غزا درراه حق * وآنچه کردم خبرها درکاه حق
صرف کردم امتانرا همه * امتان عاصیانت را همه
از سر لطف کرم سررا بکن * درمقام خویشتن مأوی بکن
تاهمه کردیم از تو مستفید * نامرادانرا مکردان نا امید
کفت پیغمبر کزینها سودنیست * هیچ ازین بخشش مرا بهبودنیست
زین سخن مقصود حاصل کی شود * بندهٔ مطلوب حاصل کی شود
هرکه اعمال خودش از نفل وفرض * پیش حضرت کرچه میکردند عرض
عرضهٔ ایشان نیفتاد در قبول * یکدم از کریه نیاسودی رسول
این عزیزان چون شدند در پیش او * جمله عاجز آمدند از کفت او
چون نشد مقصود حاصل این همه * کس فرستادند نزد فاطمه
جمله میکفتند از که تابمه * ظاهرا ازوی کشاید این کره
چون باآن خیرالنساء کردند خبر * یك زمان بکرفت چادررا زسر
شد روان سوی پدر مانند باد * پیش حضرت چون رسید آن نیك ذات
دید اورا در عجایب حالتی * شد ازان حالت مرورا وحشتی
کفت ای باباچرا کشتی چنین * ازچه رو بنهاده تو بر زمین
هیچ وقتی این چنین باخوار زار * کس ندیده بودزیبابی قرار

صبر میکردی همیشه در بلا * این چنین در غم نبودی مبتلا
کفت حضرت چون نباشم این چنین * نیست چزی نزد من بد تر ازین
آیت آمد شب مرا وقت سحر * امتانرا بسوزم در سقر
در میان امتان از شیخ وشاب * در شوند ایشان کرفتار عذاب
چون زمادر وپدر بکذشته ام * در دو عالم امتنارا کفته ام
تا که ایشان در سرای آخرت * جمله می یابند از حق مغفرت
فاطمه کفت اکر از بهر این * ای پدر این چنین باشی غمین
غم مخور ای سرور پیغمبران * جان خود سازم فدای امتان
وآنچه کردم طاعت از بهر خدا * جمله را بر امتان کردم فدا
وآنچه خواهم کرد طاعت بعد ازین * هم بو بخشم سر تو بردار از زمین
کفت حضرت کار طاعت دیگرست * کردن امت را شفاعت دیگرست
کس بطاعت میکند خود را خلاص * کی تواند کرد کار عام وخاص
فاطمه چون دید در نزد پدر * کفت وکوی او نیامد کار کر
کشت از نزد پدر چون نامید * رو بسوی حق تعالی آورید
سر برهنه کرد ودر سجده فتاد * سیل خونین از ره دیده فشاند
کفت ای پروردکار انس وجان * دست کیر جملهٔ درماندکان
ای خداوند کریم کارساز * از نیاز اهل عالم بی نیاز
بی کسانرا چون توی فریادرس * کی رسد غیر تو فریاد کس
ای کریما حرمة اشک پدر * از کناه امتانش بر کذر

این

این کیزک را خدایا شادکن * جمله امت را زغم آزادکن

آندران ساعت بحضرت جبرائل * مژدهء آورد ازرب جلیل

کفت میکوید خداوند رسول * من دعاء فاطمه کردم قبول

جمله امت را بیامرزیدهمش * ازسزلطف کرم بخشیده مش

چون شفیع آورد باآب چشم * آب چشم ازمافرو بنشاند خشم

کرطلب کردی همه اهل جهان * جمله را بخشیدمی دریک زمان

چون شنید این مژده از روح الامین * بعدازان بر داشت سر را از زمین

تا نبخشد امتانش را خدا * آن عالی همت نه جنبیدش زجا

زآب چشم مصطفی وفاطمه * مغفرت شد امتانرا خاتمه

امتانرا مهربان خیر البشر * پشترست از مادرست وازپدر

هرکسی کو دوستدار مصطفی است * دوست دارچار یار باصفا است

هست نظمی پرسیاه روی فقیر * از کرم اورا خدایا دستکیر

تمت الکتاب المستطاب بعون الله المستعان والیه یرجع والماب

یحلا مقفی کنات قلدیلار یوزنلار ینکه حمره عه

عا یحلا مقفی

کنات قلدیلار

یوزنلار ینکه حمره عه عبرطها ینکمی مسین

آنلنز

ظا جان کورمه برکنوچ یراودن اوزلدی

ظاهر اولده آثار ینکز کونکل لرینه نشاطلق

نشئیدام ایتمادوم می ایه کیله دوز

لر دور قلمان ردور

[illegible]

یحلا مقفی کنا

[illegible]